University of Tehran
Faculty of Social Sciences

Sociological Review
(Social Science Letter)

E- ISSN: 2809-1010

Home page: jsr.ut.ac.ir

Social Exclusion, Multi-layered Inequality and Social Uprisings

Ahmad Naderi[1]

1. Associate Professor, Department of Anthropology, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran.
Email: anaderi@ut.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received: 10 July 2026
Received in revised form: 15 August 2026
Accepted: 31 August 2026
Published online 16 September 2026

Keywords:
Global system, nation-state, social exclusion, social movement, communication network, participation.

ABSTRACT

This article employs the concepts of the "global system" and the "nation-state" to analyze the notion of social exclusion within the frameworks of social, economic, and cultural structures. It demonstrates how power structures limit the full participation of all individuals. Societies unable to establish an independent nation-state within the global system find themselves marginalized in the market economy and intercultural interactions, where exclusion intensifies.

This research uses an anthropological approach to analyze Iran's societal situation, where social exclusion is reproduced due to economic hardships and cultural challenges. Statistical data and interviews with expert social scientists are utilized for analysis.

Findings reveal that the formation of the modern state in Iran, characterized by centralism and influenced by German models, has institutionalized inequality processes evident in urban marginalization and migration patterns. Within this framework, the state emphasizes the Persian language, Shiite religion, Fars ethnicity, and male gender to shape national identity, which has engendered feelings of exclusion among opposing groups. Additionally, centralized development and modernization have transformed the community's lifeworld under the influence of the global communication system, gradually diminishing traditional authorities such as religion.

Under these circumstances, economic challenges and social networks have created the conditions for the emergence of social movements and uprisings. Ultimately, in the postcolonial world, the global system supports social movements as a means of mental domination over peripheral states.

Cite this article: Naderi, A. (2026). Social Exclusion, Multi-layered Inequality and Social Uprisings. *Sociological Review (Social Science Letter)*, 33 (1), 7- 27, 33 (1), 297-311.

DOI: http//doi.org/10.22059/jsr.2026.418235.2145

© Author(s) retain the copyright.

Publisher: University of Tehran Press.
DOI: https://doi.org/10.22059/jsr.2026.418235.2145

دانشگاه تهران
دانشکده علوم اجتماعی

مطالعات جامعه‌شناختی
(نامه علوم اجتماعی)

شاپا: ۲۸۰۹-۱۰۱۰

Home page: jsr.ut.ac.ir

طرد اجتماعی، نابرابری چندلایه و شورش‌های اجتماعی

احمد نادری[۱]

۱. دانشیار، گروه مردم‌شناسی، دانشکدهٔ علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: anaderi@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقالهٔ پژوهشی

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۴/۱۹
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۵/۲۴
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۶/۰۹
تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۶/۲۵

کلیدواژه‌ها:
نظام جهانی، دولت ـ ملت، طرد اجتماعی، جنبش اجتماعی، شبکه‌های ارتباطی، مشارکت

چکیده

در این مقاله، با بهره‌گیری از مفاهیم «نظام جهانی» و «دولت ملی»، مفهوم طرد اجتماعی در چارچوب ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مورد تحلیل قرار می‌گیرد و نشان داده می‌شود که چگونه ساختارهای قدرت، امکان مشارکت کامل همهٔ افراد را محدود می‌سازند. جوامعی که در نظام جهانی قادر به شکل‌دادن دولت ملی مستقل نیستند، در اقتصاد بازار و تعاملات میان‌فرهنگی در حاشیه قرار گرفته و طردشدگی در آن‌ها شدت می‌یابد.

این پژوهش با رویکرد انسان‌شناسی، موقعیت جامعهٔ ایران را تحلیل می‌کند؛ جایی که طردشدگی به دلایل مشکلات اقتصادی و چالش‌های فرهنگی بازتولید می‌شود. در اینجا تلاش می‌شود از داده‌های آماری و نظریه‌های تخصصی کارشناسان اجتماعیِ مصاحبه‌شده نیز در تحلیل استفاده شود.

یافته‌ها نشان می‌دهند شکل‌گیری دولت مدرن در ایران با رویکرد مرکزگرایی و تأثیرپذیری از الگوهای آلمانی، فرایندهای نابرابری را به‌صورت نهادینه توسعه داده است که آثار آن در حاشیه‌نشینی و مهاجرت قابل‌مشاهده است. در این چارچوب، دولت برای شکل‌دهی هویت ملی بر زبان فارسی، مذهب تشیع، قومیت فارس و جنسیت مردانه تأکید کرده است که موجب احساس طردشدگی در گروه‌های مقابل گردیده است. همچنین، توسعهٔ مرکزگرا و مدرنیزاسیون، زیست‌جهان جامعه را تحت تأثیر نظام ارتباطی جهانی تغییر داده‌اند و مرجعیت‌های سنتی مانند دین به‌تدریج کمرنگ شده‌اند.

در چنین شرایطی، چالش‌های اقتصادی و شبکه‌های اجتماعی زمینه‌ساز شکل‌گیری جنبش‌ها و شورش‌های اجتماعی هستند. در نهایت، در جهان پسااستعماری، نظام جهانی با هدف تسلط بر دولت‌های پیرامونی از جنبش‌های اجتماعی به‌منظور استیلای ذهنی حمایت می‌کند.

استناد: نادری، احمد (۱۴۰۵). طرد اجتماعی، نابرابری چندلایه و شورش‌های اجتماعی. مطالعات جامعه‌شناختی (نامه علوم اجتماعی)، ۳۳ (۱)، ۲۹۷-۳۱۱.
DOI: http//doi.org/10.22059/jsr.2026.418235.2145

ناشر: انتشارات دانشگاه تهران.

© نویسندگان.

مقدمه

شکل‌گیری دولت ملی بر پایهٔ مشارکت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و در بستر گسترش هویت ملی معنا می‌یابد. دولت ملی باید به‌گونه‌ای عمل کند که هم با توسعهٔ زیرساخت‌های اقتصادی و شهرسازی و هم با توجه به ویژگی‌های فرهنگی متنوع (زبان، قومیت، مذهب و جنسیت)، امکان مشارکت گستردهٔ اکثریت جامعه را فراهم آورد (کیملیکا، ۱۹۹۵). عدم تحقق این مشارکت در ابعاد اقتصادی، اجتماعی–سیاسی و فرهنگی، علاوه بر بروز مشکلات اقتصادی، موجب می‌شود افراد نتوانند رفتارها و موقعیت خود را در چارچوب مفاهیم هویت ملی به‌درستی معنا کنند. این شرایط به طرد اجتماعی می‌انجامد؛ در این وضعیت، افراد هویت خود را در تقابل با دولت و از طریق شورش‌های اجتماعی بازسازی می‌کنند یا در حاشیه‌های فضایی و اجتماعی قرار می‌گیرند. در این موقعیت، همهٔ انرژی دولت باید صرف مشروعیت‌سازی شود. هرچند این تدبیر در کوتاه‌مدت برای تحقق اهداف دولت پاسخگوست، در درازمدت این نحوهٔ کسب مشروعیت برای نهادهای قدرت، معنا و کارکرد اصلی خود، یعنی جلب نظر شهروندان را، از دست خواهد داد (رحمت‌اللهی و دیگران، ۱۳۹۶).

در جهان امروز، دولت‌های جهان سوم، برخلاف جوامع غربی، در ایجاد مرزهای سیاسی–فرهنگی خود در نظام جهانی با چالش‌های جدی مواجه‌اند؛ زیرا جوامع غربی با گذار از اقتصاد صنعتی و توسعهٔ مشارکت اقتصادی حداکثری، تا حد زیادی در یکسان‌سازی فرهنگی موفق شده‌اند. در مقابل، یکسان‌سازی فرهنگی بدون توسعهٔ اقتصادی در کشورهای جهان سوم، از جمله ایران که دارای تنوع قومیتی، مذهبی و فرهنگی فراوان است، به چالشی اساسی تبدیل شده است. دولت مدرن ایران، بدون فراهم‌کردن امکان مشارکت اقتصادی گسترده، تمرکز خود را بر فروش منابع طبیعی، واردات فناوری و ترویج مصرف‌گرایی و تغییر سبک زندگی در راستای یکدست‌سازی فرهنگی قرار داده است. پس از انقلاب اسلامی نیز، با استمرار نگاه مرکزگرایانه به توسعهٔ اقتصادی، دولت ملی، بدون فراهم‌کردن امکان مشارکت واقعی برای اکثریت، تنها بر ارائهٔ خدمات رفاهی–آموزشی تأکید کرده است؛ خدماتی که در سال‌های اخیر نیز کاهش یافته‌اند (مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۴۰۲).

دولت‌های ملی با تعریف خاصی از «تعلق»، افرادی را که در این تعریف نمی‌گنجند، به حاشیه می‌رانند. ایدهٔ بنیادی دولت ملی بر تمایز میان خودی و غیرخودی استوار است. این مرزبندی می‌تواند به طرد کسانی که در حاشیه قرار می‌گیرند بینجامد (بروبیکر، ۱۹۹۲). هنگامی که ساخت دولت مدرن، متأثر از الگوهای آلمانی و مبتنی بر نگاهی مرکزگرا و رانتی، در ایران نیازمند مشارکت اقتصادی اکثریت جامعه نبود، نگرشی از بالا شکل گرفت که گسترش هویت ملی را با تأکید بر زبان فارسی، قومیت فارس، مذهب تشیع، شهرنشینی و جنسیت مردانه (خودی) دنبال کرد. این رویکرد به شکل‌گیری فضایی چندلایه از طردشدگی انجامید که در آن افراد (غیرخودی)، علاوه بر مواجهه با مشکلات اقتصادی، مجبور بودند زبان مادری، فرهنگ، جغرافیا و جنسیت خود را نادیده بگیرند. این شرایط موجب افزایش موج‌های متناوب مهاجرت از روستاها به شهرهای بزرگ، از شهرهای کوچک به کلان‌شهرها، به‌ویژه تهران، و در دوره‌های اخیر از ایران به کشورهای غربی شد.

البته باید در نظر داشت که نظام جهانی به‌راحتی به کشورهای پیرامونی اجازه نمی‌دهد به‌صورت مستقل در اقتصاد بازار جهانی مشارکت کنند. در همین راستا، دولت مدرن در ایران، به‌ویژه پس از انقلاب اسلامی، به دلیل موانعی که نظام جهانی بر سر راه کنش اقتصادی در بازار جهانی ایجاد کرده است، با چالش‌های سیاسی و فرهنگی مواجه بوده است. در واکنش به این وضعیت، دولت ایران بر مذهب تشیع تأکید کرده است تا انسجام هویتی خود را حفظ کند؛ اما رشد سیاست‌های نئولیبرالی، مدرنیزاسیون و مصرف‌گرایی از اواخر دههٔ شصت، کاهش جایگاه دین در زندگی روزمره و بروز تضادهایی میان روشنفکران، دولت و مردم را به همراه داشته است. این تضادها، همراه با فاصلهٔ طبقاتی و نفوذ حداقلی اخلاق دینی در زندگی عمومی، موجب بروز عدم توافق‌های عمیق در نظام ارزشی

و هنجاری جامعه شده‌اند و انسجام اجتماعی را تهدید می‌کنند. هنگامی که مدرنیزاسیون در حوزهٔ عمل و ایدئولوژی دین حکومت بیشتر در حوزهٔ گفتمان قرار بگیرد، خواه‌ناخواه در چارچوب گفتمان، تغییر ارزش‌ها بر ثبات ارزش‌ها برتری می‌یابد. در اینجاست که محافظه‌کارترین افراد درون آن نیز دیر یا زود، برخلاف تمایل خود، گفتمان و عملکردی کمابیش «مدرن» پیدا می‌کنند (فکوهی، ۱۳۸۰). دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت مانند آموزش و پرورش، رسانه‌ها و نظام قضایی، ارزش‌ها و هنجارهای غالب را بازتولید می‌کنند. افرادی که با این هنجارها (برای مثال، در زمینهٔ ساختار خانواده، سبک زندگی یا باورهای مذهبی) مطابقت ندارند، ممکن است از سوی این نهادها مورد تبعیض قرار گیرند و به حاشیه رانده شوند (آلتوسر، ۲۰۱۴). این در حالی است که اوج نابرابری و طرد را می‌توان در عرصهٔ سیاسی، با کلیدواژهٔ «بیگانگی سیاسی» مشاهده کرد؛ جایی که شهروندان احساس می‌کنند هیچ‌گاه از طریق نمایندگان یا رسانهٔ رسمیِ جریان اصلی، قادر به مشارکت در امور دولتی نیستند. در این شرایط، رسانه‌های آنلاین و شبکه‌های اجتماعی جایگاه برجسته‌ای در بازنمایی شکاف ارتباطی میان دولت، نخبگان و عموم مردم یافته‌اند. در این میان، نظام جهانی با تسلط بر اطلاعات و شبکه‌های اجتماعی، جهت‌دهی سیاستی خود را برخلاف منافع دولت‌ها اعمال می‌کند؛ امری که به افزایش شورش‌ها و هدایت آن‌ها از سوی اپوزیسیون‌های خارجی می‌انجامد (کاستلز، ۱۴۰۲). مطالعهٔ حاضر، ضمن بررسی چگونگی شکل‌گیری شورش‌های اجتماعی ناشی از خلأ عملکردی دولت–ملت‌ها، درصدد پاسخگویی به پرسش‌های زیر است:

ـ تشکیل دولت مدرن در ایران چگونه به طردشدگی اجتماعی و فضایی انجامیده است؟

ـ در ایران، کدام گروه‌ها با توجه به موقعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، احساس طردشدگی را بیشتر تجربه می‌کنند؟

ـ مدرنیزاسیون مرکزگرا در کنار مؤلفه‌های هویت ملی (به‌ویژه مذهب) چه تأثیری بر زیست‌جهان جامعه داشته است؟

ـ نظام جهانی چگونه با استفاده از احساس طردشدگی، از شورش‌های اجتماعی برای تضعیف دولت ملی ایران حمایت می‌کند؟

ادبیات نظری

شکل‌گیری دولت مدرن در ایران یکی از مهم‌ترین و بحث‌برانگیزترین فرایندهای تاریخی و اجتماعی است که به‌طور مستقیم بر ساختارهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی تأثیر گذاشته و زمینه‌ساز نابرابری و طرد اجتماعی در جامعهٔ ایران شده است. همین امر زمینه‌ساز پژوهش‌های متعددی دربارهٔ شکل‌گیری دولت مدرن و چالش‌های جهانی آن شده است.

آزاد ارمکی (۱۳۸۹) با رویکردی نهادگرایانه به مطالعهٔ دولت مطلقهٔ مدرن در ایران می‌پردازد و نقش نهادهای سیاسی و نظام مالیاتی را در تثبیت دولت مدرن برجسته می‌کند. جمالی و بیژنی (۱۳۹۳) اشاره دارند که شکل‌گیری دولت مدرن در ایران از دورهٔ رضاشاه آغاز شد و ویژگی‌های متمایزی مانند تمرکز منابع، تأسیس ارتش مدرن، ایجاد بوروکراسی جدید و اصلاحات مالی را به همراه داشت. این شکل‌گیری با گذار ایران از نظام‌های سنتی به دولت مطلقهٔ مدرن همراه بوده و فرایند سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را تحت تأثیر قرار داده است. علی‌رغم تلاش رضاشاه برای از میان بردن سنت، انقلاب اسلامی در ایران شکل گرفت. مهم‌ترین چالش دولت مدرن پس از انقلاب این بود که روند مدرنیزاسیون را صرفاً در چارچوب یک گفتمان دینی ادامه داده است. این دوگانگی به شکل‌گیری دینامیسمی قدرتمند انجامید که خود، موقعیتی پیچیده ایجاد کرد.

مطالعات اجتماعی نشان می‌دهند که نابرابری‌های اقتصادی و طرد اجتماعی در ایران ابعاد پیچیده‌ای دارند و بر اقشار آسیب‌پذیر، اقلیت‌های قومی و جوانان تأثیرات عمیقی گذاشته‌اند. فکوهی و پارساپژوه (۱۳۸۷)، طرد اجتماعی و وضعیت اقلیت‌ها را به‌عنوان پدیده‌ای چندبعدی تحلیل کرده‌اند که با تمرکزگرایی و سیاست‌های نابرابر اقتصادی مرتبط است. مرکز پژوهش‌های مجلس نیز در گزارشی در سال ۱۴۰۱، بر سیاست‌های کاهش طرد اجتماعی و ضرورت مشارکت اقتصادی گسترده تأکید کرده است. تحقیقات

گسترده‌ای در حوزهٔ مشارکت اقتصادی و فرهنگ اقتصادی ایرانیان نشان می‌دهند که مشارکت مردمی در توسعهٔ اقتصادی و شکل‌گیری فرهنگ اقتصادی، فرایندی تاریخی است که با نهادینه‌شدن دولت مدرن گره خورده است. همچنین، گزارش توسعهٔ انسانی UNDP (۲۰۲۰) نابرابری‌های جنسیتی، اقتصادی و فرهنگی در ایران را تحلیل کرده و نشان می‌دهد که این نابرابری‌ها به کاهش مشارکت‌های اجتماعی و اقتصادی انجامیده‌اند. کواکبیان و متین (۱۴۰۲) نشان داده‌اند که چگونه تمرکز قدرت و تغییرات ساختاری منجر به حاکمیت متمرکز شده است.

همان‌طور که دولت مدرن در ایران شکل گرفته است، شهرها نیز با رویکردی مرکزگرا و از بالا توسعه یافته‌اند و فضاهای نابرابر شهری، زمینهٔ طردشدگی و شورش‌های اجتماعی را فراهم کرده‌اند. مصطفی دیکچ (۱۴۰۱) در پژوهشی با عنوان «خشم شهری: شورش طردشدگان»، به بررسی ریشه‌ها و علل خشم و شورش‌های مردمی در جوامع شهری می‌پردازد که عمدتاً ناشی از طرد اجتماعی‌اند. دیکچ با رویکردی سیاسی به بحران‌های اجتماعی می‌نگرد و تأکید دارد که خشونت و شورش‌های شهری از ذات معترضان ناشی نمی‌شود؛ بلکه واکنشی به خشونت سیستماتیکی هستند که زندگی روزمرهٔ طردشدگان را احاطه کرده است. طردشدگان کسانی هستند که به دلایل متنوعی مانند فقر، جنسیت، قومیت یا وضعیت سیاسی، از حقوق و فرصت‌های برابر محروم شده‌اند و به شکل‌های مختلفی در جامعه حذف و سرکوب می‌شوند.

صادقی و فیروزآبادی (۱۳۹۲) نیز در پژوهشی با عنوان «طرد اجتماعی: رویکردی جامعه‌شناختی به محرومیت»، رویکردی جامع به پدیدهٔ طرد اجتماعی ارائه می‌دهند. این کتاب، محرومیت را پدیده‌ای چندوجهی می‌داند که علاوه بر مشکلات مادی، ابعاد اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را نیز دربرمی‌گیرد. این اثر به ابعاد و پیامدهای محرومیت‌های اجتماعی می‌پردازد و تفاوتی اساسی با رویکردهای صرفاً اقتصادی دارد.

مطالعات آماری از مرکز آمار ایران نشان‌دهندهٔ نرخ پایین مشارکت اقتصادی اقشار مختلف جامعه و گسترش شکاف اقتصادی است که افزایش نابرابری و طرد اجتماعی را در پی داشته است. طرد اجتماعی یکی از موضوعات مهم در مطالعات جامعه‌شناسی ایران است که به‌ویژه در ارتباط با اقشار آسیب‌پذیر جامعه مانند جوانان، اقلیت‌های قومی و حاشیه‌نشینان مورد توجه قرار گرفته است. در همین راستا، قاضی‌نژاد (۱۳۹۲) در پژوهشی با عنوان «طرد اجتماعی جوانان؛ ابعاد و شاخص‌ها» به بررسی جنبه‌های عینی و ذهنی طرد اجتماعی می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه محرومیت‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی موجب تشدید احساس طردشدگی در میان جوانان می‌شوند. این مطالعه، عواملی چون دسترسی محدود به فرصت‌های شغلی، نابرابری‌های آموزشی و تبعیض‌های اجتماعی را به‌عنوان شاخص‌های مهم طرد اجتماعی معرفی کرده است.

از سوی دیگر، جامعهٔ ایران تحت تأثیر نظام جهانی، از یک سو با واردکردن تکنولوژی و نادیده‌گرفتن ساختار اقتصادی–اجتماعی سنتی، به شکل‌گیری دولت مدرن کمک کرده و از سوی دیگر، با تأکید بر هویت ملی و عناصر فرهنگی، ملزم به حفظ مرزهای سیاسی و انسجام درونی در برابر فرهنگ غربی بوده است. در همین راستا، می‌توان گفت که نظام جهانی در حال حاضر بیشتر سلطهٔ خود را از طریق استیلای ذهنی در چارچوب نظام ارتباطی مدرن گسترش می‌دهد. کاستلز (۱۴۰۲) نشان می‌دهد چگونه شبکه‌های اطلاعاتی و ارتباطی، ساختار قدرت و سیاست‌های اجتماعی را دستخوش تغییر و بی‌ثباتی می‌کنند. او نشان می‌دهد که چگونه اقتدار دولت‌ها در عصر اطلاعات تضعیف می‌شود و تنش‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی افزایش می‌یابند؛ امری که به تضعیف انسجام اجتماعی و گسترش طرد اجتماعی کمک می‌کند. فوکس (۱۳۹۹) نیز در مطالعات خود بر خوانش انتقادی رسانه‌های اجتماعی و تأثیر آن‌ها بر مدیریت اعتراضات و روندهای سیاسی تأکید کرده است. فوکس از روش دیالکتیکی برای نقد رسانه‌های اجتماعی استفاده می‌کند و بر تضادها و تعارضات اجتماعی در عصر دیجیتال تأکید دارد. او بر مبنای آثار مارکس و دیگر متفکران انتقادی، رابطهٔ میان

سرمایه‌داری دیجیتال، قدرت و استثمار را در رسانه‌های اجتماعی تحلیل می‌کند. این کتاب به مسئلهٔ استثمار دیجیتال و بردگی اینترنتی می‌پردازد و معتقد است که کاربران در رسانه‌های اجتماعی تحت فشار و کنترل سیستم‌های تکنولوژیک قرار دارند.

در جهان امروز، جوامع جهان سوم، به دلیل قوانین بین‌المللی که در راستای تأمین منافع اقتصادی جوامع غربی تدوین شده‌اند، کمتر قادر به خوداتکایی هستند؛ چراکه فعالیت اقتصادی این کشورها وابسته به فناوری‌های پیشرفته و وجود دولت‌های ملی مدرن است (کاردوسو، ۱۹۷۹). ازاین‌رو، بقای جوامع به حفظ دولت ملی و استحکام مرزهای سیاسی آن‌ها گره خورده است. با گذار از مفهوم دولت ملی در فعالیت‌های اقتصادی در چارچوب نظام جهانی، مفهوم دولت رفاه نیز معنا می‌یابد. به عبارت دیگر، جامعه بر اساس مفاهیم دموکراسی و آزادی‌های فردی، خواهان رفاه نسبی است؛ اما این خواسته با اهداف سودمحور بازار جهانی در تعارض قرار می‌گیرد. این تضاد میان اهداف دولت ملی یا رفاه و الزامات اقتصاد بازار جهانی، چالش‌های متعددی را برای همهٔ جوامع، چه جوامع غربی و چه جوامع در حال توسعه، ایجاد کرده است (راگی، ۱۹۹۶). تفاوت اصلی جوامع در حال توسعه در این است که آن‌ها ناگزیرند موجودیت خود را به‌عنوان دولت ملی در برابر نظام جهانی اثبات کنند.

دقیقاً در اینجاست که جامعه‌ای مانند ایران، از یک سو با چالش‌های درونی در ساخت دولت ملی مواجه است و از سوی دیگر، در زمینهٔ فعالیت اقتصادی در اقتصاد بازار با موانع ناشی از نظام جهانی روبه‌رو می‌شود. در این شرایط، اهمیت دارد که جامعهٔ ایران با چه رویکردی درصدد ساخت دولت ملی خویش باشد؛ زیرا در این فرایند، برخی اقشار به‌طور ناگزیر از نظر اقتصادی–اجتماعی و برخی دیگر از نظر فرهنگی نادیده گرفته می‌شوند. دولت مدرن و متمرکز در ایران با فروش منابع طبیعی و تغییر ساختار اقتصاد و قدرت سنتی شکل گرفته است که موجب ایجاد دو نوع طرد شده است: طرد ساختاری و طرد غیرفعال. بر اساس رویکرد آمارتیا سن، طرد فعال به معنای محرومیت عمدی و آگاهانهٔ افراد یا گروه‌ها از حقوق و منابع سیاسی، فرهنگی و اجتماعی است که از سوی نهادها و قدرت‌های مسلط اعمال می‌شود؛ درحالی‌که طرد غیرفعال به محرومیت‌های اقتصادی و اجتماعی تدریجی اشاره دارد که معمولاً ناشی از فرایندهای نابرابر ساختاری در جامعه است (سن، ۱۳۸۱). این تقسیم‌بندی مبنایی برای تمایز میان دو نوع طرد است: طرد اقتصادی که جنبه‌ای ساختاری و مبتنی بر نابرابری‌های پنهان در توزیع منابع و فرصت‌ها دارد و شاخص آن، برای نمونه، بیکاری و محرومیت اقتصادی است. این نوع طرد، افراد را از شبکه‌های اجتماعی و فعالیت‌های مشارکتی در جامعه حذف می‌کند (پولان، ۲۰۱۹). از سوی دیگر، طرد فرهنگی–سیاسی که عامدانه و آگاهانه توسط نهادهای قدرت، با هدف حفظ منافع گروه‌های مسلط و محدودکردن مشارکت سیاسی و فرهنگی برخی اقشار مشخص صورت می‌گیرد (سن، ۱۳۸۱). هم‌زمان با اسکان عشایر، اصلاحات ارضی و ورود فناوری‌های نوین به ایران، ساختار اقتصاد سنتی این کشور به چالش کشیده شد و زمینهٔ طرد اقتصادی و اجتماعی برخی اقشار فراهم آمد. پس از انقلاب نیز، با اتکای اقتصاد به فروش نفت و در پی توزیع خدمات و توسعهٔ روستاها، مهاجرت گسترده‌ای از روستاها به شهرها صورت گرفت. توسعهٔ مرکزگرایی که پس از انقلاب در ایران ادامه یافت، به شکل‌گیری فضاهای شهری نابرابر و گسترش حاشیه‌نشینی انجامید. باید توجه داشت که در جوامع در حال توسعه مانند ایران، طرد اقتصادی و فرهنگی–سیاسی غالباً به‌صورت هم‌پوشان و متقاطع تجربه می‌شود؛ به‌طوری‌که محرومیت‌های اقتصادی زمینه‌ساز شکل‌گیری طرد فرهنگی–سیاسی و نارضایتی‌های گسترده است (مچین، ۱۹۹۹). برای ساخت دولت ملی، دولت‌ها نیاز دارند که به‌منظور شکل‌دهی به هویت ملی، بر زبان، مذهب، قومیت و جنسیت خاصی تأکید بیشتری داشته باشند تا بتوانند همسان‌سازی و تولید ملی را محقق کنند. در غیر این صورت، احتمال افزایش شورش‌های سیاسی علیه دولت ملی بیشتر می‌شود. در مقابل، جوامع غربی با تکیه بر تولید ملی اقتصادی و مشارکت اکثریت، توانسته‌اند به‌راحتی همسان‌سازی و انسجام داخلی را شکل دهند. جامعهٔ ایران که صرفاً بر فروش منابع طبیعی متکی است و نه بر تولید گسترده و مشارکت اقتصادی، طبیعی است که با توجه به تکثر اجتماعی خود، نسبت به مفاهیم هویت ملی واکنش نشان دهد؛

زیرا اقلیت‌های قومی و مذهبی مشکلات اقتصادی و اجتماعی خود را مستقیماً به دولت ملی و ایدئولوژی آن نسبت می‌دهند. هنگامی که دولت نسبت به حفظ مرزهای سیاسی خود احساس خطر می‌کند، سیاست‌های توسعهٔ کشور با سخت‌گیری بیشتری در قبال اقلیت‌های قومی و مذهبی اجرا می‌شوند.

نارضایتی‌های اقتصادی ناگزیر در کنار نارضایتی‌ها و مطالبات فرهنگی و اجتماعی، مانند درخواست زنان برای آزادی پوشش یا مطالبهٔ اقلیت‌های قومی برای آموزش به زبان مادری، قرار می‌گیرند. این‌گونه نارضایتی‌ها ممکن است در کنار یکدیگر به جنبش‌های اجتماعی تبدیل شوند و در صورت پاسخگویی نامناسب نهادهای سیاسی، به خشونت و بی‌ثباتی سیاسی منجر گردند (استورات، ۲۰۰۵). علاوه بر این، اگر ناامیدی اقشاری که دچار طردشدگی چندسویه هستند، آن‌ها را به سمت افراط‌گرایی سیاسی سوق دهد، ممکن است ناخواسته به احزاب و گروه‌های رادیکال، به دلیل وعده‌های آن‌ها برای تغییر ساختاری و مقابله با نابرابری‌ها گرایش پیدا کنند (فالک ودیگران، ۲۰۱۱). دولت مدرن نوپای ایران، به‌ویژه پس از انقلاب، به‌طور مستمر از سوی نظام جهانی با تهدید مواجه بوده است. در چنین شرایطی، دولت ناچار شده است به‌گونه‌ای عمل کند که از رشد آزادانهٔ احزاب سیاسی مخالف جلوگیری شود. این وضعیت زمینهٔ رشد اپوزیسیون در خارج از کشور را، با حمایت نظام جهانی فراهم‌تر کرده است. ازاین‌رو، نیاز به نوسازی نهادی و تقویت سازوکارهای پاسخگو در دولت‌های ملی که درصدد همگرایی با نظام اقتصاد بازار جهانی و دولت رفاه هستند، بیش از پیش احساس می‌شود (هانتینگتون، ۱۹۶۸). در نهایت، ظهور جامعهٔ شبکه‌ای و فناوری‌های نوین ارتباطی (کاستلز، ۲۰۱۰)، بستر شکل‌گیری شبکه‌های اعتراضی و فرصت‌های سازمان‌دهی جمعی در قالب «شبکه‌های خشم و امید» را فراهم کرده است. این فناوری‌ها امکان مشارکت گسترده‌تر اجتماعی و سیاسی را فراهم می‌کنند و در عین حال می‌توانند به گسترش بحران‌های هویتی و اجتماعی نیز بینجامند.

روش‌شناسی

در این پژوهش، روش تحلیلی به‌عنوان رویکرد اصلی پژوهش مورد استفاده قرار گرفته است که به بررسی دقیق و عمیق داده‌های کمی و کیفی می‌پردازد. این روش توانسته است با تلفیق تحلیل‌های آماری و بررسی‌های کیفی، تصویری روشن و جامع از چالش‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مرتبط با طردشدگی، نابرابری و شورش‌های اجتماعی در ایران ارائه دهد. برای تحلیل داده‌های کمی، اطلاعات آماری مرتبط با روند مهاجرت، وضعیت اشتغال و بیکاری، به‌ویژه در میان زنان تحصیل‌کرده و متخصص، و همچنین توسعهٔ نامتوازن شهرهای مرزی استخراج شده است. این داده‌ها از منابع رسمی، شامل مرکز آمار ایران و سایر نهادهای تحقیقاتی معتبر گردآوری شده‌اند. در این پژوهش، تحلیل‌های توصیفی و مقایسه‌ای بر این داده‌ها انجام شده است تا روندها، الگوها و نابرابری‌های اقتصادی به‌صورت عینی مشخص شوند.

در بخش کیفی، مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته با کارشناسان حوزهٔ علوم اجتماعی انجام شده است. این مصاحبه‌ها با بهره‌گیری از پرسش‌های محوری، موضوعات مرتبط با توسعهٔ اقتصادی، محدودیت‌های قانونی در شهرهای مرزی و مشکلات بیکاری در میان زنان تحصیل‌کرده را از منظر کارشناسان بررسی می‌کنند. هدف از این مصاحبه‌ها، تعمیق فهم از علل و پیامدهای نابرابری‌ها و محدودیت‌های ساختاری است که در داده‌های کمی قابل‌مشاهده نیستند. برای تحلیل محتوای کیفی، از روش تحلیل مضمون استفاده شده است تا تم‌ها و الگوهای اصلی مرتبط با موضوع پژوهش شناسایی شوند (گلیزر و اشتراوس، ۱۹۹۷). در تحلیل تماتیک، ابتدا متن مصاحبه‌ها به‌دقت خوانده و بخش‌های مرتبط با موضوعات فردگرایی، جمع‌گرایی، نهاد دین، خانواده و ساختار اقتصادی

استخراج شده‌اند. سپس این بخش‌ها با استفاده از کدگذاری باز، محوری و انتخابی سازمان‌دهی شدند تا الگوها، مفاهیم کلیدی و روابط میان آن‌ها شناسایی شود (فلیک، ۱۴۰۱: ۳۴۱).

این مطالعه با به‌کارگیری تحلیل تلفیقی داده‌های کمی و کیفی، امکان بررسی عمیق‌تر و چندبعدی پدیده‌های مورد مطالعه را فراهم ساخته است. داده‌های کمی که روندها و شاخص‌های عینی را نمایش می‌دهند، در کنار داده‌های کیفی که به تبیین زمینه‌های اجتماعی–فرهنگی و اقتصادی می‌پردازند، به‌شکل مکمل و تعاملی مورد ارزیابی قرار گرفته‌اند (کرسول و پلانو کلارک، ۲۰۱۷). این رویکرد تحلیلی، امکان ارائهٔ نتایج جامع‌تر، دقیق‌تر و قابل‌اتکاتری را دربارهٔ طرد اجتماعی، تأثیر نابرابری‌ها و نقش نظام جهانی در ایران فراهم ساخته است. جامعه آماری شامل داده‌های رسمی و کلان در سطح کشور است و نمونهٔ مصاحبه‌ها نیز شامل ۱۰ تا ۱۵ نفر از کارشناسان حوزه‌های مرتبط با علوم اجتماعی، اقتصاد و توسعهٔ منطقه‌ای است (هالووی و ویلر، ۱۳۹۵) که از طریق نمونه‌گیری هدفمند انتخاب شده‌اند.

توسعه، مشارکت اقتصادی و مهاجرت

برای درک چگونگی توسعه‌یافتگی یک جامعه، بررسی میزان مشارکت اقتصادی اکثریت افراد اهمیت فراوانی دارد. هرچه تعداد افرادی که در تولید اقتصادی مشارکت ندارند بیشتر باشد، نرخ بیکاری و مهاجرت نیز افزایش می‌یابد. به‌ویژه در جامعه‌ای مانند ایران که دولت مدرن، توسعه را با فروش منابع طبیعی و واردات تکنولوژی آغاز کرد و پس از انقلاب، این روند را با ارائهٔ خدمات رفاهی مانند برق، آب لوله‌کشی و تحصیل رایگان ادامه داد؛ اما مشارکت اکثریت افراد در فعالیت‌های اقتصادی همچنان محدود ماند. در چنین شرایطی، طبیعی است که تعداد افراد تحصیل‌کرده و بیکار در اقشار مختلف جامعه افزایش یابد. اگرچه مدرنیته در جامعهٔ ایران فرایندی وارداتی است، اما تصمیم دولت ایران برای تأکید بیشتر بر سود حاصل از فروش منابع طبیعی و بازارهای مالی، به‌جای توسعهٔ تولید صنعتی، به انتخابی منجر شده است که طرد گستردهٔ اقشار مختلف جامعه را در پی داشته است. این سیاست از سال ۱۳۶۸ در چارچوب سیاست‌های تعدیل اقتصادی آغاز شد و به تورم ۵۰ درصدی انجامید. در سال‌های اخیر، هم‌زمان با تشدید تحریم‌های بین‌المللی، صنعت‌زدایی و کاهش سهم صنعت در اقتصاد ایران افزایش یافته است. بر اساس گزارش مرکز آمار ایران، در سال ۱۴۰۱، سهم بخش صنعت از تولید ناخالص داخلی ایران نزدیک به ۱۷/۴ درصد بوده است (مرکز آمار ایران، ۱۴۰۲). همچنین، گزارش‌ها نشان می‌دهند که در نیمهٔ نخست سال ۱۴۰۱، تولید در بخش صنعت ۱۳/۲ درصد کاهش یافته است (خبرگزاری تسنیم، ۱۴۰۲). نرخ جابه‌جایی شغلی در بخش صنعت نیز برابر با ۱۷/۴ درصد گزارش شده است که نشان‌دهندهٔ جابه‌جایی قابل‌توجه نیروهای شاغل در این بخش است (بانک مرکزی و مرکز آمار ایران، ۱۴۰۲). کاهش تولید و جابه‌جایی بالای نیروی کار، در کنار سیاست‌های مالی و اقتصادی نامناسب، به تشدید صنعت‌زدایی در اقتصاد ایران انجامیده است. کاهش سرمایه‌گذاری در تجهیزات صنعتی و تأثیر تحریم‌ها از جمله مهم‌ترین عوامل آن هستند (مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۴۰۲). در این میان، به گفتهٔ مصاحبه‌شدهٔ شمارهٔ سوم، «به‌جای پیشرفت صنعتی، رانت‌خواری و قانون‌فروشی توسعه یافته و سالی ۸۰ میلیارد دلار سرمایهٔ کشور خارج می‌شود؛ این چرخه‌های سرمایه، بازآرایی نئوفئودالیسم است». در اینجاست که در چارچوب اقتصادی مبتنی بر فروش منابع طبیعی، از تکنوکرات‌ها و سرمایه‌داران استقبال نمی‌شود (کولیر، ۲۰۰۷). در همین راستا، به گفتهٔ مصاحبه‌شدهٔ شمارهٔ یک، «در ایران بخشی از تکنوکرات‌های تحصیل‌کرده و سرمایه‌داران صنعتی و تجاری به جمع طردشدگان سیاسی–اقتصادی سال های اخیر پیوسته‌اند».

هم‌زمان با شکل‌گیری دولت مدرن، گسترش شهرنشینی و ارائهٔ خدمات رفاهی پس از انقلاب، بستر رشد طبقهٔ متوسط فراهم شد؛ اما کاهش هزینه‌های رفاهی، دو شوک ارزی در دههٔ ۱۳۹۰، محدودیت‌های ناشی از همه‌گیری کرونا، کاهش سطح اشتغال و تداوم

تورم، سهم طبقهٔ متوسط را کاهش داده‌اند (فاطمی، ۱۴۰۲). بر اساس مطالعه‌ای از اتاق بازرگانی تهران، تحریم‌های بین‌المللی سهم طبقهٔ متوسط از جمعیت را به کمتر از نصف کاهش داده است (اتاق بازرگانی تهران، ۱۴۰۴). به گفتهٔ مصاحبه‌شدهٔ شمارهٔ یک، «ریزش ۲۵ واحد درصدی سهم طبقهٔ متوسط را نشان‌دهندهٔ افزایش طردشدگان اقتصادی–اجتماعی می‌داند که قادر به مشارکت اقتصادی نیستند و احساس طردشدگی اجتماعی–سیاسی دارند».

در اینجاست که به گفتهٔ مصاحبه‌شدهٔ دوم، «طرد اقتصادی منجر به خشم می‌شود و طبقهٔ متوسط برای رفع مشکلات اقتصادی خویش مجبور به زمان‌فروشی می‌گردد». همچنین، به گفتهٔ آمارتیا سن (۱۳۸۱)، ناگزیر باید تحلیل توسعه را از درآمدمحوری به انسان‌محوری تغییر دهیم. در همین رابطه، مصاحبه‌شدهٔ شمارهٔ دو تأکید می‌کند که «وقتی مردم برای افزایش درآمد خود به زمان‌فروشی روی می‌آورند، نه‌تنها سلامت روح و جسم خود را از دست می‌دهند، بلکه دیگر قادر به مشارکت سیاسی و اجتماعی در زندگی روزمرهٔ خویش نیستند و در اینجا مشکلات اقتصادی وارد حوزهٔ اجتماع می‌شوند». در این شرایط که مشارکت اقتصادی و اجتماعی کاهش یافته است، برنامه‌های فقرزدایی دولت حالت تحقیرآمیز پیدا می‌کنند؛ چراکه به گفتهٔ مصاحبه‌شدهٔ شمارهٔ دوم، «دولت‌های بزرگ و گسترده به‌جای ایفای نقش توسعه‌گر، در جایگاه دولت پرستار قرار می‌گیرند و به مردم به‌عنوان عناصری منفعل نگاه می‌کنند». از نگاه این مصاحبه‌شده، «۷۰ درصد مردم یارانه‌بگیر اقتصاد نفتی هستند و کمیته امداد و سایر نهادها نیز نگرشی درآمدمحور دارند، یا ساخت مسکن برای اقشار فقیر در حاشیهٔ شهر، بدون امکانات در نظر گرفته می‌شود و تصور می‌کنند صرفاً افراد نیاز به گذراندن زندگی روزمره بدون مشارکت اقتصادی–اجتماعی دارند». رویکرد درآمدمحور در چارچوب اقتصاد سوداگری و بازارهای مالی باعث می‌شود که نه‌تنها اکثریت افراد با توجه به تورم بالا و بدون چشم‌اندازِ آینده، احساس غیرمفیدبودن را تجربه کنند، بلکه موانع بروکراتیک نیز برای سرمایه‌گذاران اقتصادی به دلیل نبود ثبات اقتصاد کلان به وجود آید (راجان و زینگالس، ۲۰۰۴). بدیهی است، هنگامی که تولید اقتصادی برای دولت اهمیت نداشته باشد، قوانین کسب‌وکار نیز ناکارآمد می‌شوند. در اینجا می‌توان به یک پیمایش ملی اشاره کرد که فعالان اقتصادی شرکت‌کننده، سه مؤلفهٔ اصلی نامساعد را این‌گونه برشمرده‌اند: «غیرقابل‌پیش‌بینی‌بودن و تغییرات قیمت مواد اولیه و محصولات»، «دشواری تأمین مالی از بانک‌ها» و «بی‌ثباتی سیاست‌ها، قوانین و مقررات و رویه‌های اجرایی حاکم بر کسب‌وکار» (اتاق بازرگانی ایران، ۱۴۰۲). در این پیمایش، تأمین مالی از بانک‌ها، به‌عنوان نامناسب‌ترین مؤلفهٔ محیط کسب‌وکار کشور شناخته شده است. به گفتهٔ مصاحبه‌شدهٔ سوم، «در این موقعیت، چون افراد قادر به انجام فعالیت و مشارکت اقتصادی–اجتماعی یا سرمایه‌گذاری نیستند، تنها راه خود را برای فعالیت، مهاجرت می‌دانند». به گفتهٔ مصاحبه‌شده پنجم، «درست است که ناامیدی از آینده در رفتار مهاجرتی او نمایان می‌شود، اما در حال حاضر جامعهٔ ایران با هنجار مهاجرت نه صرفاً عمل مهاجرت روبه‌رو است، زیرا اگر کسی بخواهد بماند، نوعی عمل نابهنجار درک می‌شود. در رابطه با مهاجرت، با طیف وسیعی روبه‌رو هستیم».

هویت ملی، جنسیت و قومیت در چارچوب مشارکت اجتماعی

ساخت دولت ملی به مفاهیم هویت ملی وابسته است، گرچه ارزش‌های فرهنگی نیز از اهمیت بیشتری برخوردار باشند. از آنجا که جوامع جهان سوم هم‌زمان با تغییر ساختار سیاسی با فرایند مدرنیته روبه‌رو شدند، ساخت دولت ملی برای آن‌ها، در نسبت با تولید اقتصاد صنعتی در اولویت قرار داشته است. همان‌طور که ساختار سیاسی جامعهٔ ایران در چارچوب شکل‌بخشیدن به دولت ملی تغییر می‌کرد، ساخت مفاهیم هویت ملی برای این جامعهٔ متکثر و پهناور یک چالش پیچیده بوده است. پس از انقلاب اسلامی در ایران، چالش دولت ملی در رابطه با هویت ملی، به دلیل موانع ناشی از نظام جهانی در مسیر استقلال سیاسی–اقتصادی افزایش یافت. زیرا در نبود تولید اقتصاد ملی، دولت ملی ایران برای حفظ انسجام درونی، ناگزیر به حذف تفاوت‌های فرهنگی، به‌ویژه در مناطق مرزی،

برای کنترل مرزهای سیاسی بوده است. در همین راستا، مصاحبه‌شدهٔ شمارهٔ شش، نگاهی انتقادی به مفهوم هویت ملی دارد و می‌گوید: «فرایند ساخت هویت ملی یک دیالکتیک است؛ هویت ملی برای آن‌که خودش را بسازد، باید حاشیه را تولید کند یا برای این‌که خودش را مصلح و خیرخواه نشان دهد، باید حاشیه را شورشی و مخل امنیت نشان دهد». به‌هرحال، در چارچوب تعاریف مفاهیم هویت ملی، مشخص می‌شود چه کسانی حق بیشتری برای ورود به ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دارند و چه کسانی باید در حاشیه بمانند؛ به‌ویژه هنگامی که نگاهی مرکزگرا به توسعه و ساخت دولت ملی وجود داشته باشد. در همین راستا، این مصاحبه‌شده اشاره می‌کند که «باید هویت ملی در ایران چندقومی تعریف شده باشد، اما رویکرد مرکزگرا این ذهنیت را ساختارمند کرده است که برخی محدوده‌ها و جغرافیاها مزاحم توسعه و هویت ملی هستند و با توجه به این رویکرد، ساختار سیاسی هرچه از هویت‌های قومی فاصله بگیرد، به مفهوم هویت ملی قابل کنترل‌تری می‌رسد».

در دورهٔ پهلوی، دولت ملی با تأکید بر هویت آریایی و باستان‌گرایی، هویت ملی ایران را شکل داد؛ هویتی که بیشتر بر قوم فارس، زبان فارسی و فرهنگ باستانی تأکید داشت. این رویکرد مرکزگرا در فرایند توسعه نیز نمود یافت؛ توسعه‌ای که اغلب به‌صورت متمرکز و به نفع مرکز کشور نسبت به حاشیه‌ها و اقلیت‌های قومی و جغرافیایی بود. پس از انقلاب، باز هم با تأکید بر زبان فارسی و قوم فارس، محور هویت ملی تغییر کرد و مذهب شیعه به‌عنوان رکن اصلی آن تعریف شد، اما نگاه مرکزگرا به توسعه همچنان باقی ماند و نادیده‌گرفتن و محدودسازی اقلیت‌های قومی و مناطق مرزنشین ادامه یافت. ازاین‌رو، چه در دورهٔ پهلوی با تأکید بر آریایی‌بودن و چه در دوران پس از انقلاب، با تأکید بر مذهب شیعه، ساختارهای توسعه در ایران به‌صورت متمرکز طراحی شده‌اند که به محدودشدن فرصت‌ها و مشارکت برابر اقلیت‌ها در عرصه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی انجامیده‌اند. این سیاست‌های توسعه‌ای مرکزگرا موجب شده است که بسیاری از اقوام و مناطق ایران از توزیع عادلانهٔ منابع و امکانات محروم بمانند. به نظر مصاحبه‌شدهٔ هفتم، «تعمدانه شهرهای مرزی ایران توسعه پیدا نکردند، چون یک نگاه امنیتی به آن‌ها، چه در دوران پهلوی و چه بعد از انقلاب وجود داشته است. هرچند پس از انقلاب تلاش شده خدمات رفاهی تا اندازه‌ای در آنجا توزیع شود».

بر اساس سند ملی آمایش سرزمین (شورای عالی آمایش سرزمین، ۱۳۹۹)، شهرهای تهران، تبریز، اصفهان، یزد، اراک و مشهد به‌عنوان شهرهای منتخب برای توسعهٔ صنعتی تعیین شده‌اند و این انتخاب‌ها بر اساس ظرفیت‌ها و قابلیت‌های منطقه‌ای صورت گرفته است. بااین‌حال، شهرهای مرزنشین سیستان و بلوچستان، ترکمن صحرا، هرمزگان و کردستان از کمبود شدید زیرساخت‌های صنعتی رنج می‌برند و توسعهٔ صنعتی به اندازهٔ کافی در این مناطق صورت نگرفته است (وزارت صنعت، معدن و تجارت، ۱۴۰۲؛ ایرنا، ۱۴۰۲). پس از انقلاب اسلامی، به‌جای تمرکز بر توسعهٔ زیرساخت‌های پایدار، توزیع منابع بیشتر در قالب پروژه‌های عمرانی و مسکن انبوه انجام شده است که به توسعهٔ نابرابر و عقب‌ماندگی صنعتی بسیاری از مناطق کشور گردیده است (مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۴۰۲).

علاوه بر ابعاد قومی و فرهنگی هویت ملی، مفهوم جنسیت نیز نقش مهمی در شکل‌دهی به مشارکت اجتماعی و فرایند توسعه ایفا می‌کند. جنسیت نه‌تنها یک ویژگی زیستی، بلکه ساختاری اجتماعی–فرهنگی است که قواعد و انتظارات خاصی را برای نقش‌های مردانه و زنانه در جامعه تعریف می‌کند. در چارچوب هویت ملی، جنسیت به‌عنوان یک معیار تعیین‌کننده در توزیع فرصت‌ها و محدودسازی آن‌ها در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی عمل می‌کند. توجه به جنسیت در تحلیل هویت ملی و سیاست‌های توسعه ضروری است؛ چراکه بدون آن، نابرابری‌های اجتماعی به‌طور کامل درک و مدیریت نمی‌شوند و تحقق توسعهٔ پایدار و چندجانبه امکان‌پذیر نخواهد بود. با وجود آن‌که پس از انقلاب، تعداد زنان تحصیل‌کرده در ایران افزایش یافته است، اما به گفتهٔ مصاحبه‌شدهٔ شمارهٔ هشت، «وضعیت اقتصادی زنان بهبود پیدا نکرده است. از آنجا که بیکاری به‌عنوان یک عامل خطر طرد اجتماعی در نظر گرفته می‌شود، چون اشتغال صرفاً یک منبع درآمد نیست و ارتباط به احساس ارزشمندی و مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی دارد».

بر اساس آمار مرکز آمار ایران، نرخ مشارکت اقتصادی زنان نسبت به جمعیت فعال حدود ۱۴ تا ۱۷ درصد بین سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۹ نوسان داشته است و در سال ۱۳۹۹ به ۱۳/۹ درصد رسیده است. از جمعیت ۳۱ میلیون و ۲۰۵ هزار نفری زنان بالای ۱۵ سال، تنها حدود ۴ میلیون و ۳۳۶ هزار نفر در زمرهٔ جمعیت فعال قرار دارند و سهم زنان از اشتغال کشور در همین مدت حدود ۱۶ درصد بوده است. همچنین، نرخ بیکاری زنان تحصیل‌کرده در ایران نسبت به مردان بیشتر است (مرکز آمار ایران، ۱۳۹۹؛ علی‌پور، ۱۴۰۲). ایران، با وجود پیشرفت‌های آموزشی، همچنان در شاخص توسعهٔ جنسیتی جزو کشورهای دارای شکاف عمیق جنسیتی قرار دارد. شواهد نشان می‌دهند که زنان نقش کمتری در بازار کار، فرایندهای تصمیم‌گیری‌های سیاسی و حوزه‌های مدیریتی ایفا می‌کنند (برنامهٔ توسعهٔ ملل متحد، ۲۰۲۰).

مدرنیزاسیون و تغییر زیست‌جهان در تقابل با مرجعیت‌های گذشته

فرایند مدرنیزاسیون، با تأکید بر ساخت دولت ملی، موقعیتی را فراهم کرد که هویت ملی در چارچوب ارزش‌ها پررنگ شود. در همین راستا، ایدئولوژی‌های ملی‌گرایی، اسلامی و توسعه–تجاری‌سازی در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند و وضعیتی متناقض ایجاد کرده‌اند. تقابل این ایدئولوژی‌ها را می‌توان در محیط اجتماعی، سازمان‌های اداری و حتی درون مدارس مشاهده کرد (حسین‌زاده، ۱۳۹۸). هنگامی که رویکرد تجاری‌سازی بر فرهنگ آموزش حاکم شود، فرهنگ رقابت‌گرایی و سودجویی شکل می‌گیرد و در این فضا، ایدئولوژی‌های ملی‌گرایی و اسلامی تحت سلطهٔ ایدئولوژی تجاری‌سازی و منطق پیشرفت اقتصادی قرار می‌گیرند. بااین‌حال، ساختار سیاسی کوشیده است دین اسلام را از حوزهٔ زندگی روزمره جدا نکند، بلکه آن را فراتر برده و در قالب ساختار سیاسی و اجتماعی گسترش دهد؛ به‌گونه‌ای که دین به‌عنوان ابزاری برای ایجاد انسجام داخلی و پشتیبانی از ایدئولوژی ملی‌گرایی سازمان‌دهی شود. اما به دلیل فشارهای ناشی از رویکرد تجاری‌سازی و اولویت‌یافتن منطق پیشرفت اقتصادی، دین و مرجعیت آن در زندگی روزمره مردم کم‌رنگ شده است. این تغییر در بستر جامعه‌ای با ارزش‌های متکثر رخ داده است که تنوع فرهنگی و ایدئولوژیک آن، ساختار اجتماعی را دچار پیچیدگی و گسست کرده است. درحالی‌که جامعه به‌سوی تعدد ارزش‌ها و باورهای متنوع حرکت می‌کند، ساختار سیاسی همچنان به‌صورت رسمی و نمادین بر ایدئولوژی اسلامی تأکید دارد و تلاش می‌کند انسجام سیاسی و هویت ملی را حول آن حفظ کند. در این موقعیت است که به گفتهٔ مصاحبه‌شدهٔ شمارهٔ چهارم، «همراه با تغییر زیست‌جهان جامعه با مدرنیزاسیون تجاری و شکل‌گیری فردگرایی، مرجعیت‌های بیرونی مثل دین و امر قدسی از بین می‌روند». در نظر این مصاحبه‌شده، «برای همین، به پیوندجویی‌های اجتماعی و هویت‌های جمعی و روابط انسانی که تسهیل‌گر و تقویت‌کننده و توجیه‌کنندهٔ مناسبات جمعی بودند، آسیب اساسی وارد شده است».

تقابل این ایدئولوژی‌ها در حوزهٔ آموزش و پرورش می‌تواند به‌راحتی مسئلهٔ طردشدگی را به‌صورت مستمر بازتولید کند. از آنجا که این حوزه نیز تحت تأثیر سیاست‌های تجاری‌سازی قرار گرفت و قانون تأسیس مدارس غیرانتفاعی که در ۵ خرداد ۱۳۶۷ در مجلس شورای اسلامی به تصویب رسید، زمینه‌ساز ایجاد بیش از ۱۳ هزار مدرسه غیرانتفاعی در کشور شد. این قانون، مدارس غیرانتفاعی را به‌عنوان مدارسی تعریف کرد که با مشارکت مردم و تحت نظارت وزارت آموزش و پرورش اداره می‌شوند و امکان دریافت شهریه را فراهم می‌کنند (قانون تأسیس مدارس غیرانتفاعی، ۱۳۶۷). به‌هرحال، همراه با طبقاتی‌شدن نظام آموزش و پرورش، موقعیتی فراهم می‌شود که فرزندان طبقات بالا، هنگامی که از امکانات آموزشی بهتر و فرصت‌های بیشتری بهره‌مند می‌شوند، تفاوت چشمگیری با فرزندان دیگر طبقات پیدا می‌کنند. در نتیجه، آموزش به‌جای ایفای نقش مهارتی و تربیتی، به ابزاری برای بازتولید نابرابری‌های

اجتماعی تبدیل می‌شود. در همین راستا، مصاحبه‌شدهٔ شمارهٔ یازده گفت: «آموزش و پرورش از دوران دولت نهم تاکنون حتی یک ریال هم صرف مدارس کم برخوردار نکرده است».

در راستای ارجحیت‌دادن اقتصاد و فناوری بر فرهنگ و اخلاق، برخلاف دههٔ ۶۰ که آموزش و پرورش از مهم‌ترین نهادها بود، امروزه به گفتهٔ مصاحبه‌شدهٔ چهارم، «وزیر آموزش و پرورش، در انتهای اولویت‌های ساختار سیاسی ایران قرار دارد». علاوه بر این، مصاحبه‌شدهٔ نهم نیز اشاره کرد که «شکاف بین‌نسلی و گسترده‌بودن اطلاعات فضای مجازی باعث شده مرجعیت معلم و مدرسه از بین برود. در این‌جا است که پایهٔ طردشدگی چه به لحاظ اقتصادی و چه فرهنگی در دانش‌آموزان ایجاد می‌شود». از آنجا که طبقات پایین‌تر در مدارس دولتی از آموزش باکیفیت محروم هستند و سایر دانش‌آموزان نیز به گفتهٔ مصاحبه‌شدهٔ شمارهٔ یازده، «به خاطر شکاف بین‌نسلی تصور می‌کنند از سوی جامعه و محیط آموزشی نادیده گرفته می‌شوند. چون در نظر او نظام آموزش پرورش تکلیف‌مدارتر است تا شهروندمدار. علاوه بر این، همراه با پولی‌شدن حوزهٔ آموزش و پرورش، دولت چاره‌ای ندارد جز اینکه مفاهیم ایدئولوژی اسلامی و ملی را نه در قالب آموزش، بلکه به شکل تکلیف در مدارس رواج دهد. در اینجا دانش‌آموزان فاصله‌ای آشکار بین مفاهیم فردگرایی، رقابت‌جویی و حاکمیت پول بر همهٔ امور با مفاهیم دینی و ملی که بر زندگی جمعی تأکید دارند، درک می‌کنند و این تصور برایشان ایجاد می‌شود که دولت مانع تحقق آرزوها و خواسته‌های آنان در جهت رفاه و آزادی‌های فردی است».

نظام جهانی، رسانه و جنبش‌های اجتماعی

ساختار سیاسی ایران، به‌ویژه پس از انقلاب، در مواجهه با فشارهای نظام جهانی به منظور حفظ استقلال سیاسی–اقتصادی، نیازمند تداوم انسجام درونی و تأکید بر ایدئولوژی ملی–اسلامی است. بااین‌حال، انتخاب رویکرد تجاری‌سازی اقتصادی که به رشد فرهنگ فردگرایی و سودجویی در عرصه‌های مختلف انجامیده است، زمینه را برای فاصله‌گرفتن مردم از دولت فراهم کرده است؛ به‌طوری که مردم به‌جای همراهی کامل با حاکمیت در مواجهه با موانع ناشی از نظام جهانی، مواضع متفاوت و گاه متناقضی اتخاذ می‌کنند. در این موقعیت، عدالت به‌طور جدی نادیده گرفته می‌شود و شکاف‌های عمیقی در دسترسی به خیرهای اجتماعی شکل می‌گیرد که منجر به نابرابری‌های گسترده در جامعه می‌گردد. این نادیده‌گرفته‌شدن عدالت به کاهش اعتماد اجتماعی و افزایش نارضایتی‌های سیاسی می‌انجامد و در نتیجه، تضادها و تعارضات در مناسبات میان مردم و دولت را تشدید می‌کند. نظریهٔ والزر در کتاب «حوزه‌های عدالت: در دفاع از کثرت‌گرایی و برابری» با این موضوع مرتبط که در زندگی اجتماعی، حوزه‌های متفاوتی وجود دارند که خیرها و ارزش‌های هر یک با دیگری متفاوت است و شاخص‌ها و معیارهای برابری در آن‌ها نیز نمی‌تواند یکسان باشد. به‌عنوان مثال، معیار توزیع در حوزهٔ بازار، رقابت است و فرد می‌تواند بر اساس توانمندی خود در رقابت، خیر بیشتری به دست آورد؛ اما این معیار نباید به حوزه‌های دیگری مانند آموزش یا بهداشت تعمیم داده شود. اگر یک حوزه بر حوزه‌های دیگر سلطه پیدا کند، نوعی بی‌عدالتی و نابرابری رخ می‌دهد که باید در طراحی نظام حکمرانی و سیاست‌گذاری‌ها مورد توجه قرار گیرد (والزر، ۱۴۰۳). مصاحبه‌شدهٔ پنجم در رابطه با نارضایتی‌ها می‌گوید «نارضایتی اجتماعی عمیق و گسترده است. نارضایتی‌ها معطوف به مشکلات فردی و روان‌شناختی نیست، بلکه معطوف به سازمان و ساختار اجتماعی جامعه و حکمرانی است. گسترده‌بودن هم یعنی کل طبقات را فرا می‌گیرد. هم طبقات اقتصادی مختلف، اعم از پایین، متوسط و بالا و هم گروه‌بندی‌های ایدئولوژیک اعم از طرفداران سیستم سیاسی و مخلفان آن را دربرمی‌گیرد. عمیق هم به این معناست که وارد لایه‌های ارزشی و زیرساختی سیستم شده است که این فقره در طول زمان شکل گرفت». به نظر این مصاحبه‌شده، اعتراضات همواره وجود داشته‌اند و روندهای اصلاحی انتخاب نخست جامعه بوده‌اند، اما این روندها موفق نبوده‌اند. او سپس به این فرایندها اشاره می‌کند: «مثلاً دوم خرداد

۱۳۷۶، سوم تیر ۱۳۸۴ و سال ۱۳۹۲، هرکدام فرایندهای اصلاحی بودند. در ۷۶، جامعه تصور می‌کرد که توسعهٔ سیاسی مسئله است. در ۸۴، عدالت اجتماعی و در ۹۲ نیز گمان می‌کرد که مشکل در اصلاح روابط خارجی است».

از سوی دیگر، فقدان احزاب سیاسی قدرتمند و کارآمد در داخل کشور سبب شده است که جریان‌های اپوزیسیون نتوانند در فضای داخلی فعالیت مؤثری داشته باشند. این خلأ موجب شکل‌گیری و رشد جریان‌های اپوزیسیون در خارج از ایران شده است که با بهره‌گیری از رسانه‌های جهانی و فضای رسانه‌ای گسترده، موقعیتی پیچیده و چندوجهی ایجاد کرده‌اند. در اینجاست که به گفتهٔ مصاحبه‌شدهٔ پنجم، «اعتراضات به‌شکل ویرانگری در خارج هدایت می‌شوند». در همین راستا، هانتینگتون در کتاب «نظم سیاسی در جوامع در حال تغییر» (۱۹۶۸) نظریه‌ای مهم دربارهٔ سطح نهادمندی سیاسی و ارتباط آن با مشارکت سیاسی ارائه می‌دهد. او معتقد است اگر سطح نهادمندی سیاسی در جامعه بالا باشد، آن جامعه از جامعهٔ مدنی برخوردار است و مشارکت سیاسی در آن سازمان‌یافته و نهادمند خواهد بود. اما اگر سطح نهادمندی پایین باشد، هانتینگتون چنین جامعه‌ای را «پراتوری» می‌نامد؛ جامعه‌ای که در آن نیروهای اجتماعی به‌صورت مستقیم و بدون نهادمندی در صحنهٔ سیاسی ایفای نقش می‌کنند. به همین دلیل، گروه‌های مختلف از روش‌های خاص خود برای بیان مطالبات و کنش سیاسی استفاده می‌کنند؛ برای مثال، دانشجویان شورش می‌کنند، کارگران اعتصاب می‌کنند و نظامیان کودتا می‌کنند. به نظر مصاحبه‌شدهٔ دهم، «در جامعه‌ای با سطح اندکی از نهادینگی و سازمان‌یافتگی و با ضعف نهادهای مدنی، حکومت در مواجهه با حرکت‌های اعتراضی با نیروهای جدیدی روبه‌رو می‌شود که شناخت کمتری از آن‌ها دارد و اساساً نمی‌داند این افراد از کجا می‌آیند، چه می‌خواهند و در نهایت به کجا می‌روند؛ معترضان نیز به دلایل متعدد نمی‌توانند سازمان‌یافته شوند». از آنجا که اعتراضات خیابانی، برخلاف تجمعات سیاسی با ضعف نهادینگی رهبری و سازمان‌دهی شکل می‌گیرند، این مصاحبه‌شده می‌گوید: «جامعهٔ ایران تا به امروز شاهد اعتراضات زیادی از جمله اعتراضات مالباختگان، اعتراضات صنفی به دلیل رکود در کسب‌وکار یا اخراج کارگران، اعتراضات شهری به دلیل مشکلات معیشتی، اعتراضات دانشجویی دربارهٔ وضعیت سیاسی، اعتراض به آلودگی هوا و اعتراض به بی‌آبی بوده است».

درست است که احزاب سیاسی، به‌عنوان پل ارتباطی میان سطح اجتماعی–سیاسی می‌توانند به انسجام درونی جامعه کمک کنند اما در فقدان احزاب سیاسی، به گفتهٔ مصاحبه‌شدهٔ پنجم، «رسانه در سطحی پایین‌تر می‌تواند این کارکرد را انجام دهد... در صورتی رسانه می‌تواند کارکرد فقدان احزاب سیاسی را انجام دهد که رسانه از کثرت طبیعی بیشتری برخوردار باشد... چون دیگر از طریق رسانه است که مردم می‌توانند بر سیاست‌ها و سیاست‌مداران نظارت کنند. اما این در حالی است که نظام ارتباطی تغییر کرده اما رسانهٔ رسمی هنوز همانند قبل عمل می‌کند».

نظام ارتباطی جهانی در دهه‌های اخیر دچار تحولات گسترده‌ای شده است و با ظهور فناوری‌های نوین ارتباطی مانند اینترنت و شبکه‌های اجتماعی، مرزهای جغرافیایی و سیاسی در انتقال اطلاعات و سازمان‌دهی جنبش‌های اجتماعی به‌طور چشمگیری کمرنگ شده‌اند. در همین راستا، رسانه‌های جهانی نقش کلیدی در شکل‌دهی، هدایت و سازمان‌دهی جنبش‌های اجتماعی داخلی ایفا می‌کنند و به بستری برای تبادل اطلاعات و پیوندزدن مطالبات داخلی با حمایت‌های بین‌المللی تبدیل شده‌اند. نمونهٔ بارز این پویایی، جنبش‌های اجتماعی اخیر در ایران است که به گفتهٔ مصاحبه‌شدهٔ یازدهم، «آنچه در ایران اتفاق افتاد، یک جنبش اجتماعی دستکاری‌شده توسط سیاست‌گذاران پلتفرم‌های جهانی بود. از آنجا که در دورهٔ پسااستعمار، امروزه هدف استیلای بر ذهن است».

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر نشان می‌دهد که ساختار سیاسی ایران، به‌ویژه پس از انقلاب، تحت تأثیر فشارهای نظام جهانی و رویکردهای اقتصادی درونی همچون تجاری‌سازی قرار گرفته است؛ امری که به رشد فرهنگ فردگرایی و سودجویی و در نتیجه، فاصله‌گرفتن مردم از دولت منجر شده است. در چنین شرایطی، عدالت اجتماعی به‌طور جدی نادیده گرفته شده و شکاف‌های عمیقی در دسترسی به خیرهای اجتماعی شکل گرفته است که به نابرابری‌های گسترده انجامیده و اعتماد اجتماعی را کاهش داده است. این وضعیت به افزایش نارضایتی‌های سیاسی انجامیده است که در نهایت، تضادها و تعارضات میان مردم و دولت را تشدید می‌کند. مطالعهٔ حاضر، با استناد به نظریهٔ مایکل والزر نشان می‌دهد که خیرها و ارزش‌ها در حوزه‌های مختلف زندگی اجتماعی متفاوت‌اند و به همین دلیل، معیارهای برابری نیز نمی‌توانند یکسان باشند. عدالت باید بر اساس تکثر خیرهای اجتماعی و تمایز معیارهای توزیع هر یک از آن‌ها فهمیده شود. در جامعه‌ای مانند ایران که ایدئولوژی‌های ملی–اسلامی تحت سیطرهٔ رویکرد اقتصادی تجاری‌سازی قرار گرفته‌اند، این سیطرهٔ اقتصادی موجب شده است که سلطهٔ یک حوزه (اقتصاد) بر حوزه‌های دیگر مانند دین و هویت ملی غالب شود و معیارهای عدالت در این حوزه‌ها به‌گونه‌ای ناعادلانه تحت تأثیر قرار گیرند. این چرخهٔ سلطهٔ اقتصادی–ایدئولوژیک، نارضایتی‌های عمیق و گسترده‌ای را به وجود آورده است که نه‌تنها در سطح فردی بلکه در ساختار اجتماعی و نظام حکمرانی نیز نفوذ کرده و منجر به طردشدگی، نابرابری و گسست‌های اجتماعی فراگیر شده است.

فقدان احزاب سیاسی قدرتمند موجب شده است که جریان اپوزیسیون در داخل کشور نتواند به شکل مؤثر فعالیت کند و در نتیجه، این جریان‌ها به خارج از ایران منتقل شده‌اند و با استفاده از رسانه‌های جهانی و فضای رسانه‌ای موجود، به شکل‌گیری موقعیتی پیچیده و چندوجهی یاری رسانده‌اند. این موضوع را می‌توان در چارچوب نظریهٔ هانتینگتون که جوامع با سطح پایین نهادمندی سیاسی را پراتوری می‌نامد، بهتر تبیین کرد. در چنین جوامعی، نیروهای اجتماعی به‌صورت غیرنهادمند و پراکنده وارد صحنهٔ سیاست می‌شوند و اعتراضات و کنش‌های سیاسی نیز به‌شکل غیرساختاری شکل می‌گیرند.

با توجه به تحولات نظام ارتباطی جهانی، رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی نقش مهمی در سازمان‌دهی جنبش‌های اجتماعی یافته‌اند. اما علی‌رغم فرصت‌هایی که ارتباطات افقی و چندجانبه فراهم می‌کنند، این فضاها نیز تحت نفوذ و کنترل مستمر سیاست‌گذاران پلتفرم‌ها و نیروهای نظام جهانی قرار دارند. فوکس این پرسش را مطرح کرده است که آیا واقعاً آزادی و استقلالی در این شبکه‌ها وجود دارد یا خیر و بر نقش تعیین‌کنندهٔ نظام جهانی در جهت‌دهی به جنبش‌ها تأکید کرده است. در نهایت، وضعیت ایران به‌عنوان کشوری پیرامونی در نظام جهانی پیچیده‌تر شده است؛ در این شرایط، دولت مدرن تمرکز خود را بر حفظ انسجام هویتی ملی گذاشته، اما نتوانسته است زمینهٔ مشارکت گسترده و عادلانهٔ اقتصادی و اجتماعی فراهم آورد. این شرایط، همراه با تحولات نوین رسانه‌ای و ارتباطاتی، ساختارهای قدرت و مشارکت را با چالش مواجه کرده و ضرورت بازسازی نهادی و توسعهٔ ظرفیت‌های پاسخگو در ساختارهای سیاسی و رسانه‌ای را بیش از پیش آشکار ساخته است. با درک این پیچیدگی‌ها، مسیر پیش روی ایران نیازمند رویکردی چندبعدی است که هم به نابرابری‌های اقتصادی، هم به چالش‌های هویتی و هم به فرصت‌ها و تهدیدهای ناشی از نظام ارتباطی جهانی توجه داشته باشد. تنها در این صورت است که می‌توان به پایداری سیاسی و اجتماعی و تحقق عدالت واقعی در ایران امیدوار بود.

منابع

اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران (۱۴۰۲). پایش ملی محیط کسب‌وکار ایران.

اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران (۱۴۰۴). تأثیر تحریم‌های بین‌المللی بر اندازهٔ طبقهٔ متوسط در ایران.

جمالی، محمد و بیژنی، مسلم (۱۳۹۳). سیر تکوینی دولت مطلقهٔ مدرن در ایران. مجلهٔ پژوهش‌های سیاسی، سال ۴، شمارهٔ ۱۰.

حسین‌زاده، حسام (۱۳۹۸). پداگوژی انتقادی در ایران: ایدئولوژی، پول، طردشدگان. تهران: نشر خرد سرخ.

خبرگزاری تسنیم (۱۴۰۲). جزئیات رشد اقتصادی ۱۴۰۱ و وضعیت بخش صنعت، بازیابی شده از *https://www.tasnimnews.com/fa/news//۲۹۱۱۸۵۲/۲۷/۰۳/۱۴۰۲*

دیکچ، مصطفی (۱۴۰۱). خشم شهری: شورش طردشدگان. ترجمهٔ مجموعهٔ مترجمان، تهران: نشر چشمه.

رحمت‌اللهی، حسین و همکاران (۱۳۹۶). نگاهی به نقش دولت در تقویت فرهنگ مشارکت شهروندان. مجلهٔ مدیریت فرهنگ سازمانی، دورهٔ ۱۵، شمارهٔ ۲.

رستگار، هانیه (۱۳۹۹). بررسی تقابل سنت و مدرنیته در جامعهٔ امروزی ایران. مجلهٔ پژوهش ملل، شمارهٔ ۵۹.

سن، آمارتیا (۱۳۸۱). توسعه به‌مثابهٔ آزادی. ترجمهٔ وحید محمودی، نشر دستان، تهران: موسسهٔ دانشگاه تهران.

شورای عالی آمایش سرزمین. (۱۳۹۹). سند ملی آمایش سرزمین (بخشنامهٔ شمارهٔ ۷۱۵۰۳۱ مورخ ۱۳۹۹/۱۲/۲۷).

صادقی، علیرضا و فیروزآبادی، سیداحمد (۱۳۹۲). طرد اجتماعی: رویکردی جامعه‌شناختی به محرومیت، تهران: نشر جامعه‌شناسان.

علی‌پور، پروین (۱۴۰۲). نمایی از احساس طردشدگی زنان از منظر دست‌مزد و تعادل جنسیتی در بازار کار بر پایهٔ آمار. مجلهٔ اندیشهٔ آینده، سال دوم، شمارهٔ ششم.

فاطمی، سیدمهدی (۱۴۰۲). مفهوم طردشدگی چگونه در ترکیب با متغیرهای اقتصادی، بازآرایی می‌شود. مجلهٔ اندیشهٔ آینده، سال دوم، شمارهٔ ششم.

فکوهی، ناصر (۱۳۸۰). تعارض سنت و مدرنیته در عرصهٔ توسعهٔ اجتماعی در ایران. مجلهٔ جامعه‌شناسی ایران، دورهٔ ۳، شمارهٔ ۳.

فلیک، اووه (۱۴۰۱). درآمدی بر تحقیق کیفی. ترجمهٔ هادی جلیلی، تهران: نشر نی.

فوکس، کریستین (۱۳۹۹). رسانه‌های اجتماعی: خوانش انتقادی. ترجمهٔ حسین بصیریان، نشر پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.

قاضی‌نژاد، مریم (۱۳۹۲). طرد اجتماعی جوانان؛ ابعاد و شاخص‌ها (مطالعه‌ای در شهر تهران و حاشیه). نشریهٔ مطالعات راهبردی ورزش و جوانان، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۱۹.

قنبری، داریوش (۱۳۸۵). دولت مدرن و یکپارچگی ملی در ایران. تهران: نشر تمدن ایرانی (وابسته به مؤسسهٔ مطالعات ملی).

کاستلز، مانوئل (۱۴۰۲). عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ. ترجمهٔ احد علیقیان، تهران: نشر فرهنگ نو.

کواکبیان، مصطفی و متین، عظیم (۱۴۰۲). تکوین و تثبیت دولت مدرن در ایران. فصلنامهٔ دولت‌پژوهی، سال ۹، شمارهٔ ۳۶.

مجلهٔ اندیشهٔ آینده، مصاحبه‌های استفاده‌شده در شمارهٔ ۶، سال ۲.

مرکز آمار ایران (۱۴۰۲). گزارش شاخص‌های بخش صنعت در ایران (سال ۱۴۰۱).

مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (۱۴۰۲). تحلیل جامع ساختار بخش صنعت در ایران با تأکید بر تحولات دو دههٔ گذشته. بازیابی شده از *https://report.mrc.ir/article_۱۰۳۳۵.html*.

مرکز پژوهش‌های مجلس، گزارش بررسی توزیع منابع پس از انقلاب (۱۴۰۲).

والزر، مایکل (۱۴۰۳). حوزه‌های عدالت: در دفاع از کثرت‌گرایی و برابری. ترجمهٔ صالح نجفی، تهران: نشر ثالث.

وزارت صنعت، معدن و تجارت. (۱۴۰۲). گزارش‌های رسمی.

هالووی، ایمی و ویلر، استفانی (۱۳۹۵). روش تحقیق کیفی در پرستاری. ترجمهٔ حیدرعلی عابدی، تهران: نشر بشری.